www.shahrvand-newspaper.ir | ایمیل صفحه شهرونگ: shahrvang@gmail.com | نشانی کانال تلگرام شهرونگ: telegram.me/Shahrvang | راه ارتباطی تلگرامی با شهرونگ: @tanzshahrvang

صفحه روزانه طنز و کارتون | شماره سیصد و هشتادم

پیر راگفتم: به ما شد عرصه تنگ
جز شکیبـایی چه باشد راهـکار؟

تـوی دنیـای پر از اندوه و جنـگ
خنده کرد و داد پاسخ: «شهرونگ»

شهرونگ

صالحی امیری در مصاحبه با شهرونگ راهکار خلاقانه‌ای را برای توزیع عادلانه پست‌ها ارایه کرد

برای پست‌ها صف درست کنند یه دونه‌ای، چندتایی!

- زن‌ها: نفر آخرِ صفِ یه دونه‌ای کیه؟!
- مدیران بیکار: شلخته پست‌ها را در و کنید چیزی هم گیر ما بیاید!
- کارگران نیشکر هفت تپه: الهی بمیرم برات چند ماه حقوق نگرفتی که مجبوری این همه کار کنی؟!
- مسئول قبلی یکی از پست‌های جدیدِ امیری: فقط دو دقیقه رفتم دستشویی و برگشتم!

#شایسته_سالاری #اشتغال_زُدایی #سوپر_مَردِ_دولت #شهرونگ

گمشدگان

نمره

شهرام شهیدی
طنزنویس
shahraam_shahidi@yahoo.com

این‌روزها بحث گزارش شهردار تهران در مورد عملکرد شهردار سابق شهر داغ‌داغ است. هرجا می‌روی، در مورد نحوه عملکرد قالیباف و نمره او در شهرداری تهران صحبت می‌کنند. ما به‌عنوان متولی هرچیز گمشده در کشور تصمیم گرفتیم نمرات گمشده قالیباف را احیا کنیم. این گزارش ماحصل کاری تیمی است و صدالبته مو لای درزش نمی‌رود.

صادق زیباکلام: بنده عادت ندارم این‌طوری نمره بدهم. یا باید نامه بنویسم به یکی یا در مناظره‌ای شرکت کنم. این‌جوری که فی‌البداهه بپرسید، هول می‌شوم یک چیزی می‌گویم که فردا هزار حرف و حدیث از دلش می‌آید بیرون. اجازه بدهید فردا دو نامه بنویسم. یکی نامه به شهردار فعلی تهران و یک نامه هم به شهردار سابق. بعد در آن نامه‌ها حتما نمره هم خواهم داد.

مهدی تاج: بگذارید ببینم امروز نوبت من است نمره بدهم یا کفاشیان. تا جایی که یادم هست، آخرین‌بار من به یکی نمره دادم و الان باید از کفاشیان بپرسید.

احمدی‌نژاد: من نمره نمی‌تونم بدم اما می‌تونم نمره‌اش را بگم. بگم؟ بگم؟

سعید مرتضوی: من چون سهوا نمره دارم، از دادن نمره پرهیز می‌کنم.

علی مطهری: ایشان تا آمد اظهارنظر کند و نمره بدهد، عده‌ای موتورسوار خودسر و دانشجوی خودجوش مانع نمره‌دادنش شدند. وزارت ارشاد، وزارت کشور، وزارت آموزش‌وپرورش، وزارت علوم، وزارت بهداشت، وزارت ورزش، سازمان گردشگری، بانک مرکزی، قائم‌مقام باشگاه پرسپولیس، رئیس اتحادیه فرش‌فروشان، اصغر فرهادی و... این اقدام را محکوم و اعلام کردند ما نبودیم!

رضا صالحی‌امیری: بنده با عنوان کدام سمت و مقامم نمره بدهم؟ از زاویه دید قائم‌مقام و معاون امور اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران باید نمره بدهم یا با نگاه رئیس کمیته ملی المپیک؟

میرسلیم: تلگرام بیجا کرده. اصلا معلوم هست در تلگرام چه غلطی می‌کنند که من بیایم در رأی‌گیری تلگرامی هم شرکت کنم؟

حدادعادل: این قرتی‌بازی‌ها مال غربی‌هاست. مگر بفرمایید شام است که نمره بدهیم؟ مثلا بگوییم دستپختش بد است؟ یک آشی پخته بوده که یک وجب روغن رویش است؟ کله شهردار فعلی چرا بوی قورمه‌سبزی می‌دهد؟ آشی که پخته شور است؟ کم‌نمک است؟

حمید رسایی: ما چرا نمره بدهیم؟ اولا بگذارد ما امتحانش بکنیم بعد نمره‌اش را از ما بخواهد. سوالش را کس دیگری طرح کرده، کس دیگری تصحیحش می‌کند، بعد ما به او نمره بدهیم؟

کوچک‌زاده: [... و]... [که]... [شد و من]... (ایراد از فرستنده است به گیرنده‌هایتان دست نزنید)

مردم، صبح امروز: نمره‌اش صفر است.

مردم، دوسال بعد: نمره‌اش بیست است.

مردم، چهارسال بعد: نمره‌اش صفر است.

تماشاخانه

سلمان طاهری | کارتونیست | salmantaheri@gmail.com

در حاشیه ریزش سقف یک مدرسه قدیمی و فرسوده در تهران به واسطه ساخت‌وساز ساختمان‌های اطراف

فلکه اول

شهاب نبوی |

دیروز، پیروز داشتم توی اتوبوس چرت می‌زدم که یه پیرمرد زد روی شونه‌ام و گفت: «هی آقا، بیدار شو ببینم.» از خواب پریدم و گفتم: «جانم؟» گفت: «بلند شو من بشینم.» گفتم: «آقا این همه آدم، همه‌شونم بیدارند، چرا من رو صدا می‌کنی آخه؟ بعدشم، مگه من خار دارم که خودم نشینم و بلند بشم شما بشینی؟ مگه دوران برده‌داریه و من برده و شما ارباب؟» گفتم: «آخه قبلا یه بار که من سوار شده بودم، شما بلند شدی و جاتو دادی به من.» گفتم: «یعنی اگه یه بار بلند شدم نشستی، تا آخر دنیا باید بلند شم بشینی؟» گفت: «من مشکلی ندارم درباره این موضوع با هم بحث کنیم. فقط بلند شو من بشینم، بعد ادامه بدیم.» همزمان دستم رو هم کشید و از جا بلندم کرد. با خودم گفتم، برای یک بار هم که شده باید این قضیه توقع و ایسادن امثال من و نشستن پیرمردها رو حل کنم. به پیرمرد گفتم: «قربون اون چین و چروک‌های سروصورتت برم، چرا فکر می‌کنی من که یک بار بهت خوبی کردم، دیگه باید همیشه این کار رو بکنم؟» گفت: «ولا خیلی دلت چین و چروک بخواد، چون سال دیگه چروک مده. دوما، ما یه عمر آزگار کار کردیم و زحمت کشیدیم، الان وقته استراحت‌مونه.» گفتم: «خب کار کردی و زحمت کشیدی، دمت گرم، خسته نباشی؛ اما مگه دادی من خوردم که الان از من توقع داری؟» گفت: «بابات می‌دونه این‌قدر بی‌تربیتی؟» گفتم: «پسر خودت می‌دونه این‌قدر نابهنجاری؟» گفت: «بیا بریم خونه من. من دست‌پختم حرف نداره.» گفتم: «نه دیگه مزاحم نمی‌شم.» گفت: «بیا بد نمی‌گذره. یه طوطی هم دارم که بازی‌های زنده فوتبال رو گزارش می‌کنه؛ اما قبلش بریم من یه کم خرید دارم.» پیاده شدیم و رفتیم سوپرمارکت. کلی خرید کرد. بعدهم رفتیم قصابی و میوه‌فروشی. خودش هم اصلا دست به چیزی نمی‌زد. دور از جون قاطر همه رو مثل یابو روی کولم گرفتم و بردم جلوی خونه‌اش. خواستم برم بالا که گفت: «پسرم، به خاطر این که جاتو دادی به من، می‌خوام یک نصیحت پدرانه بکنمت. هیچ‌وقت تنهایی نرو خونه یه آدم غریبه. مخصوصا اگه حرف از طوطی و گربه و قناری و اینا زد. الانم برو خونه‌تون تا دیر نشده و خانواده‌ات نگران نشدند.» این‌جا فهمیدم آدم نباید با گنده‌تر از خودش در بیفته. از نصیحت پدرانه‌اش تشکر کردم و تا قبل از این که پشیمون بشه، فرار کردم سمت خونه‌مون.

شهر فرنگ

سعید نوروزی | کارتونیست |

تلگراف خانه

پیام‌های خود را از طریق این دو آدرس برای ما ارسال کنید: تلگرام: @tanzshahrvang ایمیل: sharhvang@gmail.com

پاسخگوی شماره ۲۵

پ.ش. بیست و پنج |

مجید: سلام. این که می‌گید ۱۵۰ کلمه طنز بنویسید خیلی نامردیه! کمه بابا. تا میخوام بحث و شروع کنم تموم میشه. اینهمه جا دارید چرا سخت می‌گیرید؟

شهرونگ: داداش اینهمه جا داریم؟! یجور میگی انگار زیلو انداختیم کف صفحه همه چهارزانو نشستیم دورش که میگی جمع‌تر بشینید!

کمیلی: سلام پاسخگو جان. میگم میشه به مسئولین دولتی بگین سود سهام عدالت رو ۳۱ هزار تومن کنن که به اندازه هزینه تعویض کارت ملی باشه حداقل چیزی از جیب ندیم؛ والا بخدا.

شهرونگ: ببین همین که داری میری کارت ملی رو هوشمند کنی یعنی سطح امید به زندگیت بالای نموداره. چون ما که با این آلودگی و تعدد زلزله وباقی داستانا همون کارت ملی رو گرفتیم دستمون دراز کشیدیم تا تموم شه.

افسانه بختیاری‌نژاد: سلام. منظورتون از طنز فرستادن مدل کارهای آقای نجفی است؟

شهرونگ: والا مدل کارهای آقای نجفی که خب خودمون داریم یدونه دیگه. حالا من نمی‌دونم ایشون یعنی صاحب سبک هستند یا مثلا از لحاظ استانداری میفرمایید یا چی فامیلشید می‌خواید اسمش مطرح شه؟ها؟

نمای طاووس، بنای کرکدن

سیمین شهریاری |

تا جایی که یادم می‌آید اولین انسان فیتنس شده‌ای که در زندگیم دیدم پسری بود در محله‌مان به نام داوود. آقا داوود قد بلندی داشت و شاید بیشتر از بازوهای ستبرش، ساک ورزشی بزرگ و سیاه‌رنگش در خاطرم مانده باشد. چون آن زمان من آن‌قدر کوچک بودم که با دختر همسایه‌مان لی‌لی بازی می‌کردم و وقتی آقا داوود با ساک سیاه‌رنگش در محله ظاهر می‌شد، قد من به موازات ساک ورزشی‌اش بود که کمتر از یک متر با زمین فاصله داشت! خاطرم هست که می‌گفتند باشگاه بدنسازی می‌رود و انصافا هم وقتی وارد محله میشد برای خودش ابهتی داشت. هر چند که همیشه با مهربانی به همه لبخند می‌زد و سلام می‌کرد و هیچ‌کس ندیده بود که حتی با یک نفر هم دعوا کند یا برای کسی کُری بخواند، اما باز هم اهالی محل ازش نیمچه حسابی می‌بردند. دو سه سال بعد که من بچه دبستانی شدم، اسمم را در مدرسه‌ای نوشتند که شیفت صبحش دبیرستان دخترانه بود و شیفت بعدازظهرش دبستان دخترانه و وقتی سر ظهر ما به مدرسه می‌رفتیم دبیرستان تعطیل شده بود و تقریبا همیشه کوچه مدرسه در آن ساعت پر بود از پسرهای جوان. پسرهای جوانی که ژانر دیگری از مَرد جماعت را به نمایش می‌گذاشتند. پسرانی ژیگولو با شلوارهای تنگ و موهایی که با واکس مو به براقیِ ساتن در آمده بود و حتی یادمه یکی از آنها موهایش علی‌رغم نبودِ امکانات هیراکستنشن امروزی تا کمرش می‌رسید و برای خودش دم اسبیِ اصیل به حساب می‌آمد. این نوع پسران اغلب از نوع ظریف و استخوانی بودند و استایلشان در کل به قدری متفاوت بود که آن زمان وقتی مسن‌ترها نگاهشان می‌کردند بلافاصله نفس عمیقی می‌کشیدند و می‌گفتند: عجب زمانه‌ای شده! زن و مرد را نمی‌توان از هم تشخیص داد!

تا اینجای کار همه چیز قابل هضم و جذب بود، تا این که اتفاقی افتاد که اگر چه قابل هضم بود ولی دیگر قابل جذب نبود؛ یعنی زمانی که پسران فیتنسی و پسران ژیگولوبابِ رفاقتشان باز شد. قضیه اینگونه شروع شد که لباس‌های چسبانِ ژیگولوها را فیتنسی‌ها به تن کردند و با وجود برجستگی‌های ناشی از زحمات فیتنسی‌شان درست شبیه مرغ خامی شدند که رویش سلوفان کشیده باشند. آرایش و مدل موی هر دو گروه هم مانند هم شد. به سرعت نه چندان کم فیتنسیسم و ژیگولیسم تا جایی در جامعه پیشرفت کرد که پسران سیکس پک‌دار با گردن‌های قطور، لب‌ها و گونه‌هایشان هم فیتنس شد و برای ابهت و ابراز قدرت بیشتر ابروهایشان به شکل ابروهای انگری بردز درآمد جوری که دیگر خودِ آرنولد شوایتزینگر هم کم آورد و سیکس پکیسم را کمتر جدی گرفت و به جایش رفت و به‌عنوان شهردار کالیفرنیا فعالیت خود را ادامه داد. حالا این که این ژانر ترکیبی از مردها چقدر مورد پسند خانم‌ها واقع شد را کاری ندارم، اما یادمه جنس ابهت آقا داوود و این که مردم چقدر ازش حساب می‌بردند با جنس ترسی که از این محصول مشترک فیتنسیسم و ژیگولیسم در من ایجاد می‌شود تا حدی فرق دارد. آن موقع‌ها ترسم از جنس ابهت بود و الان ترسم از جنس دیدن زامبی است!